

بررسی تفویض ولایت از سوی فقیه و لزوم احراز عدالت مدیران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۲۵

تاریخ تأیید: ۱۳۹۵/۱۰/۲۳

علی آقا پیروز*



بررسی تفویض ولایت از سوی فقیه و لزوم احراز عدالت مدیران

مشروعیت مناصب و مسئولیت‌ها در نظام جمهوری اسلامی ایران از ولی فقیه جامع‌الشرایط است. با این حال، آیا ولایت از سوی فقیه به کارگزاران تفویض می‌شود و مدیریت‌ها ولایتی می‌شوند یا خیر؟ در این میان، دو فرض اساسی وجود دارد: اول آنکه، ولایت از سوی فقیه تفویض می‌شود و مدیریت‌ها از جنس ولایت هستند. این فرض عمدتاً بر این مبتنی است که مسئولیت‌ها، امانت‌های الهی‌اند که باید به اهلش واگذار شوند و شرایط اهلیت، لزوم عدالت و تقواست و عدالت در فقه، ملازم با ولایت است. پس مسئولیت‌ها از جنس ولایت‌اند و ولایت از فقیه به مدیران تفویض می‌شود. لیکن ملازمه‌ای میان لزوم تقوا و عدالت و ثبوت ولایت وجود ندارد و امانت بودن با ثبوت ولایت ملازمه‌ای نداشته، مدیریت‌ها ولایتی نیستند و عدالت نیز شرط تصدی آنها نیست. در قانون اساسی نیز احراز عدالت و تقوا در مدیران - جز رئیس‌جمهور - شرط نیست. در نتیجه، فرض تفویض ولایت، منتفی است. در فرض دوم، ولایت ویژه ولی فقیه است و وی از طریق کارگزاران، اعمال ولایت می‌کند و ولایت به مدیران تفویض نمی‌شود. برخی فقها بر نفی ولایت اداری تصریح کرده‌اند؛ ضمن آنکه تفویض ولایت و تسری آن به همه مدیران، تالی فاسدی دارد که التزام به آن صحیح نخواهد بود. روش تحقیق کتابخانه‌ای و تحلیلی است.

کلیدواژگان: ولایت، مدیریت، عدالت، تفویض، ولایت فقیه.

* استادیار گروه مدیریت اسلامی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (a.pirooz@iict.ac.ir).



۱. مقدمه

یکی از مباحث اساسی در مدیریت اسلامی، ولایی بودن یا غیرولایی بودن مدیریت‌هاست که البته، اینکه خاستگاه این بحث چیست و چرا مطرح شده است، خود مجال مفصلی می‌طلبد. نظام جمهوری اسلامی، ساختاری مرکب از ولایت فقیه و قوای سه‌گانه است که در آن، اسلامیت و جمهوریت تعبیه شده است و شاید به دلیل همین مدل ترکیبی نتوان به‌طور قاطع به ولایی بودن مدیریت‌های آن حکم کرد. در هر صورت، یکی از خاستگاه‌های این بحث، نوع ساختار جمهوری اسلامی است. نکته دیگری که سبب مطرح شدن این بحث گردید، مسئله مدیریت‌های زنان است که: آیا زنان می‌توانند مدیریت‌های نظام را به‌ویژه در سطوح کلان عهده‌دار شوند یا خیر؟ از این‌رو، ابتدا باید پاسخ این پرسش معلوم شود که: آیا مدیریت‌ها از جنس ولایت هستند یا خیر؟ اگر از جنس ولایت نباشند، دلیل قاطعی بر منع شرعی ورود زنان به این مدیریت‌ها وجود ندارد. نکته دیگر آنکه، اگر در گزینش‌ها ولایت بودن مدیریت‌ها قطعی شود، باید عدالت مدیران احراز گردد که خود از چالش‌های گزینش خواهد بود. مواردی از این دست ما را به ضرورت بحث ولایی بودن مدیریت‌ها راهنمایی می‌کند. برای روشن شدن این مطلب، باید روشن شود که: آیا ولایت از سوی فقیه جامع‌الشرایط که در رأس نظام اسلامی قرار دارد، به مدیران تفویض می‌شود یا خیر؟ تفویض ولایت و ولایی بودن مدیریت‌ها بدین معناست که هریک از مدیریت‌ها در نظام جمهوری اسلامی، شعبه‌ای از ولایت الهی هستند و مدیران بر مجموعه تحت نظارت و زیردستان خود، ولایت دارند و فرامین ایشان در چارچوب قوانین و مقررات، شرعاً لازم‌الاتباع است و سرپیچی از آنها معصیت شرعی است.

۲. مفاهیم

برای روشن شدن مبحث، ابتدا لازم است برخی مفاهیم، از قبیل ولایت، عدالت و ولایت فقیه به‌خوبی تعریف شوند تا زمینه پاسخ به پرسش اصلی فراهم آید.

الف) ولایت

«ولایت» واژه‌ای است که افزون بر کاربرد فراوان لغوی و عرفی، هم در حوزه‌های گوناگون علمی، مانند کلام، فلسفه، عرفان و فقه مطرح می‌شود و هم در کتاب و سنت از واژه‌های رایج است. افزون بر این دو، در خود فقه نیز در باب‌های گوناگون، همچون حجر، وصایت، قصاص و مکاسب از آن سخن به میان می‌آید (جعفری‌پیشه، ۱۳۷۷، ص ۴۲). راغب در

مفردات معنای اصلی «ولی» را نزدیکی بسیار بین دو چیز می‌داند؛ به طوری که بین آنها غیر خودشان فاصله نباشد. وی ولایت به کسر واو را به معنای نصرت و یاری، و به فتح واو را به معنای به عهده گرفتن کاری دانسته است (راغب اصفهانی، ۱۳۶۲، ص ۸۸۵).

ابن منظور در *لسان العرب* «ولی» را جزء اسمای خداوند متعال و به معنای یاور می‌داند. همچنین اشاره می‌کند اینکه گفته شده است خداوند ولی است، به این معناست که متولی امور عالم و خلاق است. از اسمای خداوند «والی» است، به معنای مالک همه چیزها که در آنها تصرف می‌کند. وی همچنین به نقل از ابن اثیر می‌گوید: «ظاهراً از ولایت، تدبیر و قدرت و انجام دادن کار استفاده می‌شود و به آنچه این امور در آن جمع نباشد، اسم والی اطلاق نمی‌شود» (ابن منظور، ۱۴۰۸ ق، ص ۴۰۷).

«ولی» و «اولیاء» نزدیک به هفتاد بار در قرآن مجید در معانی گوناگون، از جمله یاور «وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» (بقره: ۱۰۷)، معبود (بقره: ۲۵۷)، راهنما (کهف: ۱۷)، صاحب اختیار (تکوینی) (شوری: ۲۸) و صاحب اختیار (تشریحی) (اسراء: ۳۳) (علیان نژادی، ۱۳۸۰) و گاه در معانی دیگر به کار رفته است: نصرت و یاری، محب، سلطان، تصدی امر، تسلط، سیطره، سلطنت، اماره، حکومت و تدبیر (جعفرپیشه، ۱۳۷۷، ص ۴۳). در یک تقسیم‌بندی کلی، این معانی متعدد را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد: قرابت یا نزدیکی، محبت یا دوستی، نصرت یا یاری و حکومت یا تصدی امر (ولایت به کسر واو).

افزون بر صراحت کتاب‌های معتبر لغوی، در متون اصیل عربی و عرف نیز امارت، حکومت، زعامت و ریاست یکی از معانی ولایت است (معرفت، ۱۳۷۷، ص ۴۰؛ مطهری، ۱۳۷۰، ص ۸).

اما در اصطلاح تعاریف متعددی از ولایت از سوی فقها ارائه شده است که برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱) ولایت عبارت است از حکومت و سلطنت بر غیر، در نفس او یا مال او یا یکی از امور او (طباطبایی یزدی، بی‌تا، ج ۳، ص ۲).

۲) ولایت یعنی زمام امر چیزی یا شخصی به دست شخص دیگری باشد؛ به گونه‌ای که برایش تصرف در آن امر یا آن شخص ممکن باشد (مدنی تبریزی، ۱۴۰۶ ق، ص ۱۶-۱۷).

۳) ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس (امام خمینی، بی‌تا، ص ۵۶).

۴) ولایت به معنای سرپرستی و سلطه داشتن بر فرد یا افراد معین و در حقیقت، بیانگر





نوعی حق دخالت و اعمال نظر در امری برای شخصی خاص است. مصطلح فقها آن است که ولایت (به کسر واو) سلطه بر غیر به حکم عقل یا شرع، در بدن یا مال و یا هر دو است. این سلطه می‌تواند اصالتاً یا عرضاً ملحوظ گردد (بحرالعلوم، ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۲۱۰).

واژه مشترک در این تعریف‌ها، «سلطه» است. در ولایت نوعی سلطه و حکومت وجود دارد؛ سلطه بر شیء یا شخص که برای او قدرت تصرف خلق می‌کند. این سلطه برای تصرف بر اساس مصلحت شخص (موالی علیه) اعمال می‌شود. براین اساس، شاید بتوان برای ولایت، دو معیار معرفی کرد که اگر هر دو جمع بودند، ولایت هم محقق خواهد شد. یکی عبارت است از سلطه و اختیار داشتن؛ یعنی مدیران صاحب سلطه و اختیار باشند و بر اساس آن حق تصمیم‌گیری داشته باشند و بتوانند برای «موالی علیهم» تصمیم بگیرند. معیار دیگر در تحقق ولایت، توان مصلحت‌سنجی از سوی ولی است. اگر مدیر بر اساس اختیار و سلطه‌ای که دارد، بتواند در موقعیت‌های خاص طبق مصلحتی که تشخیص می‌دهد، عمل کند، نوعی ولایت دارد؛ زیرا ولایت غالباً به لحاظ رعایت مصالح فردی یا اجتماعی «موالی علیه» (افرادی که تحت ولایت هستند) جعل شده است؛ مانند ولایت پدر بر فرزند که به دلیل رعایت مصالح فرزند قرار داده شده است (موسوی خلخالی، ۱۳۶۱، ص ۱۸۹).

ب) ولایت فقیه

ولایت در حکومت اسلامی برخاسته از ولایت الهی است که از طریق رسول گرامی اسلام و امامان معصوم به ولی فقیه جامع‌الشرایط اعطا می‌شود. این ولایت نزد قاطبه فقها پذیرفته شده است، ولی درباره حدود اختیارات فقیه، میان فقهای شیعه سه نظریه عمده وجود دارد که تنها بنا بر یکی از آنها، اختیارات حکومتی فقهای جامع‌الشرایط و پیامبر و ائمه یکسان است و بنا بر دو نظریه دیگر، فقها تنها در برخی موارد، حق تصرف و اعمال ولایت دارند (ارسطا، ۱۳۷۷، ص ۲۱-۲۹) و ولایت اجرا و تدبیر را خارج از اختیارات فقیه می‌دانند.

بنا بر برخی نظریه‌ها، حدود اختیارات حکومتی و سیاسی فقیه، شامل تمامی شئون امت و امور مربوط به حاکمیت سیاسی است. از جمله قائلان این نظریه، صاحب‌جوهر، محقق کرکی و امام خمینی هستند. امام خمینی در این باره می‌نویسد: فقیه عادل تمامی آنچه را که رسول اکرم و امامان در ارتباط با حکومت و سیاست داشتند، داراست (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۴۱۷). بر اساس نظریه امام، ولایت فقیه بر پایه سه رکن ولایت قضایی، ولایت

تقنینی و ولایت اجرایی (سیاسی) استوار خواهد بود که قلمرو اختیارات فقیه را در این سه حوزه مشخص و معین می‌سازد.

البته آیت‌الله خویی معتقد است از اخبار معتبر تنها ولایت در فتوا و قضا برای فقیه ثابت است و ولایت در دیگر موارد دلیلی ندارد (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۴۲۰). ایشان تصرفات فقیه را در امور حسبه^۱ از باب حق می‌داند، نه از باب ولایت؛ هرچند دامنه امور حسبه چنان وسیع است که حکومت را نیز دربرمی‌گیرد.

ج) عدالت

راغب عدالت را به معنای مساوات و برابری می‌داند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۶۱). در *لسان‌العرب* عدل هر آن چیزی است که فطرت انسان به استقامت و درستی آن حکم کند و در مقابل جور قرار دارد (ابن‌منظور، ۱۴۰۸ق، ص ۴۱۴). فیومی عدل را میانه‌روی در کارها می‌داند (فیومی، ۱۴۰۳ق، ص ۳۹۶). عدل در عرف عام به معنای رعایت حقوق دیگران در برابر ظلم به کار می‌رود. از این رو، عدل بدین صورت تعریف شده است: «اعطاء کل ذی حق حقه» (حکیم سبزواری، بی‌تا، ص ۴۵)، ولی در معنای شرعی ملاک صدق عدالت، انطباق با امر و نهی شارع است. به‌طور خلاصه، عدالت را می‌توان چنین تعریف کرد: «ملکه‌ای نفسانی است که منجر به ترک کبایر و عدم اصرار بر صغایر می‌شود که علایم آن در خارج ظاهر می‌شود؛ مثل حسن ظاهر و مروت» (ملک‌افضلی، ۱۳۹۲، ص ۱۲۷).

۳. تفویض ولایت

بر پایه این فرضیه، ولایت قابل تفویض است و حق تصرف و ولایت از ولی فقیه به سطوح پایین‌تر تسری می‌یابد. در میان فقها، طبق تقریر شیخ موسی خوانساری نجفی، محقق نایینی، ولایت را قابل تفویض می‌داند. ایشان ولایت تشریحی را به سه مرتبه تقسیم کرده است: مرتبه بالای ولایت را که ولایت بر جان و مال مردم است، به پیامبر و امامان معصوم اختصاص داده است، ولی دو مرتبه دیگر ولایت را که ولایت در امور سیاسی مربوط به نظم بلاد و انتظام امور مردم، حفظ مرزها، جهاد با دشمنان، و ولایت در فتوا و قضاست، قابل تفویض به دیگران معرفی کرده است (خوانساری نجفی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۳۲۵). باید توجه داشت که تنفیذ با تفویض تفاوت دارد. در ادبیات اهل سنت به این تفاوت اشاره





و گفته شده که در تنفیذ، اختیارات واگذار نمی‌شود (اجاق فقیهی، ۱۳۷۶، ص ۲۲۲). در فرض تفویض نیز دو صورت قابل تصور است که در ادامه بدان می‌پردازیم.

الف) تفویض ولایت به برخی مدیریت‌ها

در این فرض ولایت به‌طور کلی و برای همه مدیریت‌ها تفویض نمی‌شود، بلکه تنها در موارد خاصی تفویض می‌گردد. ولایت در این فرض به‌معنای «سلطه و قدرت تصرف» است و آن هنگامی است که مدیران نیازمند قدرت تحدید و یا توسیع آزادی‌های دیگران باشند، ولی در مواردی که چنین قدرتی ضروری نباشد، بلکه صرفاً اجرای قوانین و مقررات باشد و شخص، هیچ‌گونه حقی برای تصرف در امور دیگران نداشته باشد، قهراً ولایتی هم در کار نیست. براین اساس، ولایت محدود به دو مورد، یعنی قضا و تقنین است و تنها قانون‌گذار و کسانی که در مسند قانون‌گذاری قرار می‌گیرند، به دلیل آنکه با وضع قوانین جلو آزادی‌ها و حقوق دیگران را می‌گیرند، ولایت دارند و نیز آنان که بر مسند قضا قرار می‌گیرند، صاحب ولایت هستند. البته در خصوص قانون، نمایندگان مجلس شورای اسلامی ولایتی ندارند؛ زیرا مصوبات مجلس بدون تأیید و تصویب شورای نگهبان اعتبار ندارد و تنها شورای نگهبان صاحب ولایت تقنینی است. بنا بر این فرض، رئیس‌جمهور و وزیران هیچ ولایتی ندارند؛ زیرا اساساً حق تصرف ندارند. آنها فقط مجری قوانین مجلس هستند و آیین‌نامه‌های قوه مجریه نیز نمی‌تواند نقش قانون را ایفا کند؛ زیرا آیین‌نامه‌ها باید در راستای قوانین باشد و به‌خودی‌خود نمی‌تواند آزادی‌ها و حقوق دیگران را محدود کند. بنابراین، قوه مجریه از دایره ولایت خارج است و ولایت به این قوه تفویض نمی‌شود و هیچ‌یک از مسئولیت‌های آن، ولایتی نخواهند بود.

ولایت در ادبیات علمی مقابل مالکیت به‌کار برده می‌شود. ادبیات اسلامی و غیراسلامی در این جهت تفاوتی ندارند. ملکیت درباره شیء به‌کار می‌رود؛ کسی که مالک شیء است، قدرت تصرف در آن دارد. در گذشته مالکیت بر برده و عبد به این دلیل بوده است که برای برده، گونه‌ای شیئت در نظر گرفته می‌شد و مالک عبد، قدرت تصرف در او را داشت. ولایت درباره اشخاص هنگامی به‌کار می‌رود که ولی درباره اشخاص، قدرت تصرف داشته باشد و بتواند حدود آزادی‌های آنها را محدود کند یا توسعه دهد. شاخص ولایت همان حق تحدید حقوق و آزادی‌ها یا توسعه آنهاست مابقی امور ذیل توافقات اجتماعی از قبیل اجاره و استخدام قرار می‌گیرد.

در مقوله قضا (غیر از تعزیرات) قطعاً ولایت هست؛ زیرا قاضی می‌تواند شاخص ولایت



را داشته باشد. در مقوله تقنین نیز شورای نگهبان واجد ولایت است و می‌تواند آزادی‌ها و حقوق دیگران را محدود کند، ولی در مقوله اجرا، رئیس‌جمهور و وزیران فقط مجری هستند و ولایتی ندارند. آیین‌نامه‌هایی که در قوه مجریه وضع می‌شود، با قانون تفاوت دارد. آیین‌نامه حق سلب و تحدید آزادی‌ها را ندارد. بنابراین، در حوزه اجرا اساساً ولایت مطرح نیست. البته قوای نظامی که خارج از قوانین استخدام کشوری و نه لشکری هستند، وضعیتی متفاوت دارند و می‌توانند واجد نوعی ولایت باشند.

براین اساس، برای تفویض و تسری ولایت از ولی فقیه باید دید اولاً عمل واگذار شده چه قابلیت دارد و آیا می‌تواند به سلب حقوق و آزادی‌ها بینجامد؟ ثانیاً واگذارکننده چه قصدی داشته است و آیا چنین فرمانی از باب اعمال ولایت صادر شده است؟ ممکن است شخص «ولی» مطالبه‌ای داشته باشد که نظرش اعمال ولایت نباشد و به اصطلاح امر او مولوی نباشد، بلکه ارشادی باشد.

نقد تفویض ولایت به برخی مدیریت‌ها: این صورت با مطلقه بودن ولایت فقیه که از سوی برخی بزرگان، از جمله امام خمینی مطرح شده است، سازگاری ندارد. اطلاق و مطلقه بودن ولایت فقیه از آن نظر است که شامل تمام اختیارات حکومتی پیامبر و معصومان می‌شود و به برخی از آنها اختصاص ندارد. این مبنا اختیارات ولی فقیه را به امور حسبیه و افتا محدود می‌کند.

پذیرش این دیدگاه به معنای آن است که فقیه را در اختیارات خود، محدود کنیم و ولایت سیاسی و تنظیمی را جزء اختیارات وی ندانیم. اختیارات رئیس‌جمهور از جنس سیاست و اجراست یا به تعبیری، تنظیمی و تدبیری است. اگر این موارد را ولایت تلقی نکنیم (به دلیل آنکه قدرت تصرف در آن نیست) در حقیقت اختیارات ولی فقیه را به تقنین و قضا محدود ساخته‌ایم و این با مبنای فقهای بزرگی همچون حضرت امام خمینی سازگار نیست.

ب) تفویض ولایت به همه مدیریت‌ها

در فرض دیگری چنین تصور می‌شود که ولی فقیه به نیابت از سوی امام معصوم غایب بر مردم ولایت دارد. بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی، رئیس‌جمهور، وزیران و نمایندگان مجلس هریک وظایفی حکومتی برعهده دارند. این افراد مشروعیت خود را در انجام دادن امور حکومتی از ولی فقیه دریافت کرده‌اند؛ بدین صورت که رئیس‌جمهور و به تبع او وزیران با تنفیذ حکم ریاست جمهوری مشروعیت پیدا می‌کنند و مصوبات



نمایندگان مجلس نیز با رأی منصوبان ولی فقیه در شورای نگهبان مشروعیت می‌یابد. از این رو، این افراد بخشی از ولایت ولی فقیه را به نیابت از ایشان، در محدوده‌ای خاص و تعریف شده در قانون اساسی بر مردم اعمال می‌کنند. در این فرض رئیس‌جمهور، وزیران و نمایندگان مجلس همگی به نوعی ولایت بر مردم (محدود و مشخص و به‌طور نیابتی از فقیه) دارند.

مدعا این است که ولایت به همه انواع خود، یعنی ولایت قضایی، تقنینی، تدبیری و اجرایی^۱ از سوی ولی فقیه به مسئولان واگذار می‌شود و همه مسئولان دارای ولایت هستند و این ولایت تا سطوح پایین‌تر نیز تسری می‌یابد و تمام نظام اداری را فرامی‌گیرد و همه مدیران بر زیردستان خود ولایت دارند. پس ولایت در تمام بدنه نظام، اعم از قضایی، تقنینی و اجرایی کشور جاری است. بنابراین، مخالفت با فرامین مدیران، معصیت شرعی است و عقاب اخروی در پی خواهد داشت و به دلیل ولایتی بودن مدیریت، باید در گزینش‌ها، عدالت متصدیان شغل مدیریت احراز شود. زنان به احتمال زیاد نمی‌توانند جایگاه‌های مدیریتی را اشغال کنند و ... برای این اساس، نوع مراجع تقلید (میرزا جواد تبریزی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۵۱۷) و از جمله مقام معظم رهبری، تبعیت از قوانین دولت اسلامی را واجب شرعی می‌دانند (خامنه‌ای، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۳۳۱-۳۳۴). این دیدگاه برای خود مؤیداتی نیز دارد که در ادامه بدان می‌پردازیم.

یکی از مؤیدات، روایاتی است که مسئولیت کارگزاران را در نظام اسلامی امانت تلقی و مسئولان را به امانتداری توصیه می‌کند. امانت بودن مسئولیت‌ها حاکی از ولایتی بودن آنهاست. ضمن آنکه امام علی علیه السلام از کارگزاران خود به «والی» تعبیر می‌کند و والی یعنی کسی که ولایت دارد.

بر اساس آموزه‌های امیرمؤمنان علی علیه السلام مراتب ولایت و مسئولیت، امانت‌هایی است که به زمامداران و حاکمانی که صلاحیت و شایستگی آن را داشته باشند، اعطا می‌شود. البته این امانت از سه جهت و به صورت طولی و ترتبی است و ریشه آن، امانت الهی و به دنبال آن، امانت اجتماعی و مردمی و سپس امانت از سوی حاکمان در سلسله‌مراتب مسئولیت است. حضرت علی علیه السلام در مواقع مختلف، از جمله در نامه‌ای به عمر بن

۱. تدبیری، اجرایی و سیاسی همه به یک معنا بوده، بیشتر ناظر به قوه مجریه است.

ابی سلمه، حاکم بحرین و در تقدیر و تشکر از او، بر ولایت و امانت بودن این مناصب تأکید می‌فرماید:

تو را بدون آنکه نکوهش و سرزنشی بر تو باشد، فراخواندم. تو ولایت و حاکمیت را به خوبی انجام دادی و امانت را نیکو ادا کردی. به سوی من بیا بی‌آنکه گمان بدی بر تو داشته باشم (امام علی علیه السلام، ۱۳۶۸، نامه ۴۲).

نگرش حضرت به حکومت، همان بینش قرآن کریم است. قرآن همه مسئولیت‌ها را امانتی در دست انسان می‌داند: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا؛ همانا خداوند فرماتنان می‌دهد که امانت‌ها را به اهل آن برگردانید» (نساء: ۵۸). یکی از مصادیق امانت در آیه شریفه، حکومت و مسئولیت است؛ زیرا آیه اطلاق دارد و شامل هر نوع امانتی می‌شود و از نظر برخی، مقصود آیه به صورت خاص حکومت و زمامداری است (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۱۴). بنابراین، مسئولیت‌ها و مناصب حکومتی که امانت‌های الهی هستند، باید برعهده افرادی قرار گیرند که قرآن از آنها به «اهل» تعبیر کرده است و یکی از شرایط اهلیت، داشتن عدالت و تقواست (ملک‌افضلی، ۱۳۹۲، ص ۱۳۱).

باید توجه داشت که در صورت وکالتی بودن پست‌های حکومتی، مشروعیت آنها مشروط به عدالت نیست؛ چراکه فقها عدالت را شرط صحت وکالت نمی‌دانند و وکالت فاسق و حتی کافر نیز در برخی شرایط جایز شمرده شده است (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۴، ص ۳۷۷)، ولی در صورت ولایتی بودن، شرط عدالت برای مشروعیت این مناصب ضروری است؛ زیرا در فقه، ولایت با عدالت ملازم است (ملک‌افضلی، ۱۳۹۲، ص ۱۲۸).

امیرمؤمنان علی علیه السلام خطاب به یکی از کارگزاران خود می‌فرماید:

همانا مسئولیت و مدیریت (پست) تو طعمه نیست؛ لیکن آن امانتی بر گردن توست. بدیهی است که انسان در قبال امانت باید پاسخ‌گو باشد (امام علی علیه السلام، ۱۳۶۸، نامه ۵). در ماجرای دیگر، ایشان در سال چهلیم هجری در نامه‌ای به یکی از مدیرانش چنین می‌نگارد: از تو خبری رسیده است که اگر چنان کرده باشی، پروردگار خود را به خشم آورده‌ای و امام خود را نافرمانی و در امانت خود خیانت کرده‌ای (همان، نامه ۴۰).

با توجه به اینکه طبق روایات، مسئولیت‌ها، امانت‌های الهی هستند و بر اساس آیه شریفه امانت باید به اهلش واگذار شود و اهل امانت باید شرایطی همچون تقوا و عدالت داشته باشند، چنین به دست می‌آید که مسئولیت‌ها از جنس ولایت‌اند و این همه مراتب طولی مدیریت‌ها را در نظام اسلامی دربرمی‌گیرد.





از جمله مؤیدات تفویض ولایت در معنای عام، روایت زیر از کتاب شریف تحف العقول^۱ است:

ولایت دو قسم است: یک قسم از ولایت، ولایت والیان عادل است؛ کسانی که خدا به ولایت و سرپرستی آنان امر کرده و ولایت کارگزاران آنان و کارگزاران کارگزاران آنان تا پایین ترین مرتبه‌ای که در بخشی از بخش‌های حکومت بر زیردستان خود ولایت دارند. قسم دوم، ولایت والیان جور است و ولایت کارگزاران آنان و کارگزاران کارگزاران آنان تا پایین ترین مرتبه‌ای که در بخشی از بخش‌های حکومت بر زیردستان خود ولایت دارند (بروجردی، ۱۳۸۶، ج ۲۲، ص ۳۲۰).

این روایت به گونه‌ای شفاف بیان می‌کند که همه مراتب مدیریتی یا به اصطلاح، سلسله مراتب مدیران دارای ولایت هستند و بر زیردستان خود اعمال ولایت می‌کنند. نقد تفویض ولایت به همه مدیریت‌ها: در بررسی و تحلیل این فرضیه که همه مسئولیت‌ها در نظام اسلامی امانت هستند و امانت باید به اهلش سپرده شود و اهل باید عادل باشد و این خود حاکی از آن است که امانت در واقع ولایت است، بیان چند نکته ضروری است:

اول آنکه، چه ملازمه‌ای میان امانت بودن و ولایی بودن مورد امانت وجود دارد؟ اینکه مسئولیت از چنان اهمیتی برخوردار است و به منزله امانت تلقی می‌شود و باید به اهلش سپرده شود و نباید به آن امانت خیانت کرد، چه ارتباطی با ولایی بودن آن پیدا می‌کند؟ در اسلام حفظ و ادای امانت - به معنای وسیع کلمه - و نیز پایبندی به عهد و پیمان در برابر خالق و خلق، از صفات برجسته مؤمنان است (نک: مؤمنون: ۸).^۲

در مفهوم وسیع امانت، امانت‌های خدا و پیامبران الهی و نیز امانت‌های مردم جمع است. نعمت‌های مختلف خدا هر یک امانتی از امانت‌های او هستند. آیین حق، کتاب‌های آسمانی، دستورالعمل‌های پیشوایان راه حق و نیز اموال و فرزندان و پست‌ها و مقام‌ها، همه امانت‌های اویند که مؤمنان در حفظ و ادای حق آنها می‌کوشند و تا در حیات‌اند از آن پاسداری می‌کنند و هنگام ترک دنیا آنها را به نسل‌های بعد می‌سپارند. آیا میان این امانت

۱. در نظر آیت‌الله خویی، سند روایات کتاب تحف العقول ضعیف است.

۲. «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ».

با این گستردگی مفهومی با ولایت، ملازمه‌ای وجود دارد و آیا به صرف اینکه مسئولیت، امانت است، می‌توان آن را ولایت دانست؟ ظاهر استدلال این است که امانت باید به اهلش سپرده شود و اهل، باید تقوا و عدالت داشته باشند و عدالت و تقوا شرط مناصب ولایی است. بنابراین، از لزوم تقوا و عدالت، ولایی بودن مسئولیت دانسته می‌شود. این استدلال درست نیست و هیچ ملازمه‌ای میان لزوم شرایط و ثبوت ولایت وجود ندارد. اینکه امام جماعت باید تقوا و عدالت داشته باشد، دلیل آن می‌شود که او نیز ولایت دارد؟ به راستی بر چه کسی ولایت دارد؟ پس کبرای قضیه و اینکه هر مسئولیتی به دلیل امانت بودن، ولایی می‌شود، محل مناقشه است؛ چه اینکه اگر «امانت بودن» ملازم «ولایت» باشد، امانات شامل مادیات نیز می‌شود و آیا آنها نیز صبغه ولایی پیدا می‌کنند؟!

دوم آنکه، به فرض که مسئولیت‌ها امانت‌های الهی هستند و صبغه ولایی پیدا می‌کنند، در صغرای قضیه می‌توان اشکال کرد که همه مسئولیت‌ها چنین نیستند، بلکه به تعبیر طبرسی، مسئولیت در سطح زمامداری و حکومت امانت است که اگر چنین شد، در ولایت بودن زمامداری اصلاً جای بحث نیست. در قانون اساسی برای کارگزاران اجرایی (غیر از رئیس‌جمهور) مانند معاونان و وزیران رئیس‌جمهور، استانداران، فرمانداران، شهرداران و بخشداران، صفات خاصی (مانند عدالت و تقوا) در نظر نگرفته است (ملک‌افضلی، ۱۳۹۲، ص ۱۳۸) و معلوم می‌شود این مسئولیت‌ها ولایی نیستند.

اما اینکه همه مسئولیت‌ها و مدیریت‌ها در تمام سطوح امانت باشند و همه آنها ولایی شمرده شوند، صرفاً ادعایی است که بدون دلیل ارائه می‌شود. روایات متعددی در تفسیر امانت وارد شده است و گاه امانت به معنای «امامت امامان معصوم» تفسیر شده که هر امام آن را به امام بعد از خود می‌سپارد (مکارم شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۱۴، ص ۲۰۰) و گاهی به معنای مطلق ولایت و حکومت است. جالب اینکه زراره که از شاگردان بزرگ امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام است، چنین می‌گوید: منظور از جمله «أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» این است که ولایت و حکومت را به اهلش واگذارید (بحرانی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۸۰) و این نشان می‌دهد حکومت از مهم‌ترین ودیعه‌های الهی است که باید به اهلش سپرده شود.

اما اینکه حضرت کارگزاران خود را والی می‌نامد، این ولایت به گونه‌ای مستقیم و خاص به کارگزار امام تفویض شده است و حضرت با اختیارات گسترده‌ای که دارد، به او اعطای ولایت کرده است؛ همچنان که به ولی فقیه اعطای ولایت کرده است. امام این اختیار را دارد که اعطای ولایت کند، ولی آیا ولی فقیه نیز می‌تواند ولایت را تفویض کند،



این تازه اول کلام است.

روایت تحف العقول هم که ولایت را دو قسم معرفی می‌کرد، اگرچه حاکی از آن است که ولایت در تمام مراتب بعدی جاری است و به صورت سلسله‌مراتبی به سطوح پایین‌تر سرایت می‌کند، دو نکته در آن قابل توجه است:

اول اینکه، باید معنای لغوی از ولایت (تدبیر و برعهده گرفتن کارها) در اینجا مراد باشد؛ زیرا ولایت برای کارگزاران جور و ظلمه نیز مطرح شده است؛ درحالی‌که آنها هیچ‌گونه ولایتی ندارند. پس معنای اصطلاحی در اینجا مراد نیست، بلکه از باب مسامحه چنین استعمال شده است و سلاطین و حاکمان جور اصلاً ولایتی ندارند، بلکه این تصور باطل و غلط پیروان است که برای حاکمان خود به ولایت قائل می‌شوند و خود را زیر چتر ولایت آنان قرار می‌دهند. در واقع، این پیروان هستند که با ولایت‌پذیری خود، ولایت سلاطین جور را می‌پذیرند؛ وگرنه سلاطین ولایتی بر بندگان ندارند.

دوم اینکه، ارائه تصویر درستی از آن در ساختار نظام جمهوری اسلامی ایران با چالشی جدی روبه‌روست. فرض کنید رئیس‌جمهور دارای ولایت است و این ولایت به وزیر منتقل می‌شود و از وزیر نیز به مدیران کل سازمان‌ها و نهادها و به همین صورت تا رئیس واحدهای کوچک سازمانی تسری می‌یابد. اگر رابطه مدیریت با کارمندان خود، ولایتی باشد، لابد کارمندان نیز باید در برابر مدیران خود ولایت‌پذیری داشته باشند و کارها را در چارچوب ولایت انجام دهند؛ درحالی‌که چنین چیزی با واقعیت‌های اجتماعی و سازمانی ما سازگاری ندارد. رابطه کارمندان یا کارگران با مدیران خود، از نوع رابطه مستخدم و کارفرما یا رابطه موجر و مستأجر است، نه ولی و مولی علیه. کارمند طبق قراردادی که با کارفرما بسته است، ساعت‌های معینی را در سازمان اشتغال دارد و در خدمت سازمان است و خارج از آن محدوده، هیچ وظیفه‌ای در قبال سازمان ندارد. او موظف به انجام وظایفی است که طبق قرارداد یا شرح وظایف مشخص شده است و به‌هیچ‌وجه رابطه ولایتی میان کارمند و کارفرما تعریف نشده است. آنچه حاکم است، ضوابط و مقررات اداری است و کارمند به‌نوعی اجیر سازمان است. در ولایت، مقوله‌ای به نام «بیعت» وجود دارد که در نظام اداری قابل تصور نیست. بله، در جایی که رابطه دوطرفه مردم و حاکم در میان باشد، در یک‌سو والی و حاکم و در سوی دیگر مردم و رعیت باشند، در این صورت می‌توان تصویری از ولایت ارائه کرد و این به مواردی اختصاص دارد که رابطه رهبری و زعامت در میان باشد، نه مدیریت و کارکنان؛ آن هم در چارچوب قواعد و احکام خاص اداری و



استخدامی. در این صورت، مردم به عنوان رعیت با والی خود بیعت می‌کنند و ذیل ولایت او قرار می‌گیرند. البته این فرض نافی ولایت در سطح فردی (ولایت‌های خاص) نخواهد بود.

شاید در خصوص ریاست جمهوری تصور چنین معنایی ممکن باشد؛ آنجا که رابطه میان رئیس‌جمهور و عموم مردم یا به تعبیر بهتر، جمهور مردم در نظر گرفته می‌شود. در این صورت، آرای مردم به وی، شاید نوعی بیعت با او به شمار آید؛ منتهی به دلیل آنکه منشأ مشروعیت، باید الهی باشد، بعد از تنفیذ از سوی رهبری، ولایت رئیس‌جمهور قابلیت طرح خواهد داشت و البته همان‌گونه که پیش‌تر گذشت، تنفیذ با تفویض تفاوت دارد و در تنفیذ، اختیارات واگذار نمی‌شود.

بر این اساس، فرض تفویض ولایت در معنای عام آن و جریان ولایت در تمام سطوح مدیریت با همه مؤیداتی که داشت، دارای اشکال‌های فراوانی نیز می‌باشد که پذیرش آن را دشوار می‌سازد.

۴. عدم تفویض ولایت

آخرین فرض در این مبحث آن است که اساساً ولایت قابل تفویض نیست. ولایت مختص حاکم و زمامدار است و به هیچ‌وجه از او به دیگران تسری نمی‌کند. برخی صاحب‌نظران، کاربرد ولایت را به معنای «حاکمیت» بسیار گسترده پنداشته، آن را به حد شیوع رسانده‌اند؛ به طوری که مدعی شده‌اند ادعای انصراف «ولایت» به امارت و تدبیر، گزاف نیست؛ مگر آنکه قرینه و قیدی مانع انصراف باشد. برای نمونه، ابن‌قتیبہ در الامامة والسیاسة از زمامداری حاکمان به ولایت تعبیر می‌کند؛ همچون ولایة عمر بن الخطاب، ولایة الولید، ولایة الحجاج، ولایة یزید بن عبدالملک و ولایة هشام بن عبدالملک (جعفری‌شہ، ۱۳۷۷، ص ۴۴-۴۵). طبری و ابن‌اثیر نیز فراوان برای امارت و حاکمیت سیاسی از واژه ولایت بهره می‌گیرند؛ مانند ولایة عبدالله بن عامر، ولایة زیاد و ولایة مروان بن محمد (همان).

شاهد دیگر بر اینکه معنای شایع ولایت، حاکمیت و زعامت است، حقیقت شرعی نبودن این واژه است؛ برخلاف وضو و غسل که شارع آنها را از معنای لغوی خارج و بر اعمال و رفتار خاصی از مکلف وضع کرده است. در کاربردهای قرآنی و روایی نیز واژه ولایت، مفاد و محتوای عرفی و لغوی خودش را از دست نداده است. مثلاً در آیات «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ» (مائده: ۵۵) و «لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» (نساء: ۱۴۳) و «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» (توبه: ۷۱).





مشتقات واژه ولایت، به اعتراف بیشتر مفسران شیعه، به معنای تدبیر امور و تصدی امور سیاسی مسلمانان به کار رفته است. در نهج البلاغه نیز واژه «ولی» هیجده بار، «ولایة» (جمع والی) پانزده بار و «ولایت و ولایات» نه بار به کار رفته‌اند و در تمامی این موارد، همان مفهوم «امارت و حکومت» مقصود بوده است (معرفت، ۱۳۷۷، ص ۴۱).

براین اساس، یکی از مهم‌ترین معانی ولایت، حکومت و حاکمیت سیاسی است که امام خمینی نیز آن را بارها در کتاب‌های کشف الاسرار، الرسائل، تحریر الوسیله، بیع، حکومت اسلامی و نیز در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها یادآور شده است؛ به طوری که از دیدگاه ایشان، «حکومت اسلامی همان ولایت فقیهان عادل است» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۴۶۵؛ همو، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۴۸۲). «ولایت فقیه... همان ولایت رسول الله است» (همو، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۳۰۸). «ولایت، یعنی حکومت و اداره کشور» (همو، بی تا، ص ۵۶). «ولایت، عبارت از یک نحو سلطنت» (همو، ۱۳۶۸، ص ۳۳۲) است.

ولایت یعنی حق رهبری اجتماعی و سیاسی. اجتماع نیازمند رهبر است. پس آن کس که باید زمام امور اجتماع را به دست گیرد و شئون اجتماعی مردم را اداره کند و مسلط بر مقدرات مردم باشد، «ولی امر مسلمین» است. پیغمبر اکرم در زمان حیات خودشان ولی امر مسلمین بودند و این مقام را خداوند به ایشان عطا فرموده بود و پس از ایشان طبق دلایل فراوانی که انکارناپذیر است، به اهل بیت رسیده است (مطهری، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۲۸۰) و پس از آن به فقهای جامع‌الشرایط می‌رسد. براین اساس، ولایت در سطح رهبری و زمامداری مطرح است، نه مدیریت و باید میان این دو مقوله تفاوت قائل شد.

اصلی‌ترین پرسش در این باره این بود که: آیا ولایت از سوی فقیه تفویض می‌شود و مناصب کلان مدیریتی از باب ولایت هستند و هر کس در سطوح مختلف نظام، به‌ویژه سطح کلان نظام، دارای پُست مدیریتی است، سیمت او شعبه‌ای از ولایت الهی است یا آنکه ولایت، موضوعاً منتفی است و تنها در محدوده فقیه جامع‌الشرایط که در رأس نظام از او به ولی فقیه (رهبر) یاد می‌شود، مطرح است؟

پاسخ قاطع پرسش بالا طبق فرض یادشده آن است که تنها فقیه جامع‌الشرایط در نظر برخی فقها دارای حق ولایت و زعامت (حکومت) بوده، ولایت او شعبه‌ای از ولایت الهی و منصبی ولایی است، ولی در سطوح زیرین، چنین ولایتی در کار نیست و اساساً ولایت شرعی (حاکمیت) قابلیت تسری ندارد. تنها خداوند و معصومان می‌توانند به کسی به صورت عام یا خاص ولایت بدهند. امام معصوم چنین ولایتی را از طرف خداوند به فقیه



جامع‌الشرایط بخشیده است. بنابراین، بهتر است فرض ولایی بودن مدیریت‌ها را به کلی کنار گذاشت و ولایت (زامداری) را قابل تسری ندانست و آن را منحصر در ولی فقیه برشمرد؛ چراکه هیچ دلیلی بر تجزی و تسری ولایت نداریم. ثبوت ولایت، دلیل خاص می‌خواهد و در تمامی مواردی که گذشت، برای اثبات ولایت خاص و حتی ولایت عام دلیل شرعی وجود داشت، ولی برای پست‌هایی همچون ریاست جمهوری، وزارت و ... هیچ دلیل خاص و عامی که حاکی از ولایت بودن این مسئولیت‌ها باشد، در دست نداریم. هیچ‌یک از کارگزاران صاحب ولایت نیستند، بلکه تنها از طرف ولی فقیه مأذون در اعمال ولایت‌اند و در واقع، آنها کارگزاران ولی فقیه در انجام وظایف به شمار می‌آیند.

خلاصه آنکه، هیچ‌کدام از کارگزاران نظام، دارای ولایت نیستند و ولایت به معنای حکومت و در حدّ همان زمامداری جامعه اسلامی خواهد ماند. ولایت به معنای حکومت قابل تسری نیست. حکومت در اینجا مختص ولی فقیه است و دلیلی بر تجزی و تسری حکومت فقیه وجود ندارد. این فرض دارای مرجحاتی به شرح زیر است:

(۱) نفی ولایت اداری از سوی امام خمینی: یکی از مرجحات، دیدگاه امام خمینی است. ایشان گرچه به حرمت حکومت و ولایت برای زنان قائل است و حتی قضاوت و افتا را برای آنان جایز نمی‌داند، در سیره مدیریتی خود، برخی از مناصب حساس مدیریتی را به آنها واگذار کرده است. برای نمونه، بانویی را به سمت فرماندهی سپاه همدان منصوب کرد. در دوران حضرت امام، زنان در وزارتخانه‌ها مسئولیت‌های اداری داشتند و برخی کرسی‌های مجلس شورای اسلامی به آنها اختصاص داشت. این موارد حاکی از آن است که مدیریت زنان در نظر ایشان از جنس ولایت نبود؛ وگرنه، در زمان خویش با آن مخالفت می‌کرد و دست‌کم خود به این کار نمی‌پرداخت؛ درحالی که حکم فرماندهی سپاه همدان^۱ را خود شخصاً به خانم مرضیه حدیده‌چی (دباغ) اعطا کرد. افزون بر اینکه امام خمینی در استفتائات خود، به صراحت فتوا داده است که مسئولیت‌های اداری از جنس ولایت نیستند:

سؤال: هرگاه حرکتی از طرف مسئولین ادارات برخلاف حق و قسط اسلامی انجام شود، افراد متعهد و کارمندان دلسوز وابسته به آن اداره سرزنش می‌شوند که چرا در این مورد

۱. فرماندهی سپاه شائیه ولایت دارد.



برخلاف حق و قسط و قانون عمل شده است، و اگر آنها به مسئولین خود اعتراض کنند، در جوابشان می‌گویند: این‌گونه «برخوردها با مسئولین برخلاف ولایت اداری است، و چون ولایت اداری به ولایت فقیه و ولایت امام و پیغمبر و خدا ختم می‌شود، پس فرد معترض - که از طریق قانون و پیروی دستورات آن رهبر اعتراض خود را به مسئولین اعلام داشته - کافر و ملحد است». خواهشمند است نظریه شریف را در این مورد اعلام فرمائید؟

جواب: ولایت اداری در اسلام نیست و کارمندان و مسئولین در ادارات فقط مسئولیت دارند که بر طبق مقررات اداره و دولت اسلامی عمل کنند و ولایتی بر کسی و چیزی ندارند و اگر برخلاف موازین شرعی یا قانونی عمل نمایند، دیگران می‌توانند بدون ایجاد هرج و مرج و فساد به آنان تذکر دهند (امام خمینی، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۵۹).

امام ولایت اداری را نفی می‌کند و با بیان لزوم عمل طبق مقررات، ولایت زعامت را ثابت می‌نماید؛ یعنی ولایت در سطح حکومت است (ولایت حکومتی) و حاکم نظام (ولی فقیه) ولایت دارد. ایشان از واژه «مسئولین» استفاده می‌کند و این با صراحت می‌رساند که مسئولیت‌های اداری، ولایتی نیستند. براین اساس، ولایتی بودن مدیریت‌های نظام دلیل قاطعی ندارد.

برخی خواسته‌اند از لزوم رعایت مقررات جمهوری اسلامی از سوی مردم و مسئولان، چنین برداشت کنند که ماهیت مسئولیت‌ها، ولایتی است و صاحب مسئولیت بر زیردستان خود ولایت دارد. امام خمینی در پاسخ به استفتائات مقلدان خویش، در موارد بسیاری لزوم پایبندی به مقررات جمهوری اسلامی را یادآور شده است و تخلف از آن را حرام شرعی می‌داند. تعدادی از این فتاوا بدین قرار است:

۱. تخلف از مقررات دولت اسلامی جایز نیست (همان، ص ۴۸۶).
۲. باید مقررات دولت اسلامی را مراعات نمایند (همان).
۳. رعایت مقررات دولت اسلامی بر ملت و مسئولین واجب است (همان، ص ۵۱۶).
۴. تخلف از مقررات جمهوری اسلامی جایز نیست (همان، ص ۴۹۳).

در نظر ایشان، تفاوتی میان مقررات وجود ندارد؛ چه مقررات کلی باشد یا مقررات جزئی، و تفاوتی نمی‌کند که مربوط به کدام سازمان، نهاد یا بنیاد باشد. از این‌رو، خلاف مقررات به هر شکلی باشد، حتی در زمینه مقررات راهنمایی رانندگی، خلاف شرع و گناه شمرده می‌شود.

استفتا: آیا استفاده از تلفن‌های اداره در وقت اداری یا غیراداری در محدوده تهران جهت

ضرورت‌های شخصی مجاز است یا خیر؟

ج: بستگی به مقررات اداره دارد (همان، ص ۵۲۰).

ایشان در فتاوایی دیگر می‌فرماید:

ج: بستگی به مقررات بنیاد دارد (همان، ص ۵۱۹).

ج: بستگی به مقررات نهاد دارد و تخلف جائر نیست (همان).

اکنون به صرف اینکه رعایت مقررات، لازم شرعی است، آیا می‌توان به ثبوت ولایت برای مدیران حکم کرد؟ به بیان دیگر، یکی از مقررات، لزوم اطاعت از مافوق است. در صورت سرپیچی از فرمان مدیر، با توجه به فتوای امام، عصیان شرعی تحقق می‌یابد و آیا همین مقدار برای تسری ولایت از بالا به پایین و ثبوت ولایت برای مسئولان جزء کفایت نمی‌کند؟ مگر می‌توان برای مدیران حق دستور قائل شد و لزوم طاعت از اوامر آنها را در محدوده سازمان، شرعی دانست و تخلف از آن را غیرمجاز تلقی کرد و درعین حال، ولایتی را برای مدیران ثابت نداشت؟ آیا فقدان ولایت برای مدیران با مشروعیت اوامر آنان قابل جمع است؟

همین امر موجب شده عده‌ای در این مسئله توقف کنند و نتوانند میان آن دو جمع نمایند. ظاهراً امام طبق فتوای صریح خود در مبحث پیشین، میان لزوم پایبندی به مقررات و ثبوت ولایت تفکیک قائل شده و به صراحت ولایت اداری و سازمان را نفی کرده است. بر اساس فرمایش ایشان، مدیریت‌های سازمانی از جنس ولایت نیستند و مدیران بر کسی یا چیزی ولایت ندارند.

در توجیه دیدگاه امام خمینی شاید بتوان چنین گفت که مشروعیت نظام جمهوری اسلامی، به ولی فقیه است و وجود ولایت در رأس نظام، به همه امور مشروعیت می‌دهد و مقررات را لازم‌الاتباع می‌سازد.^۱ به بیان دیگر، لزوم رعایت مقررات، در ولایت مدیران ریشه ندارد، بلکه منشأ مشروعیت آن، وجود ولی فقیه جامع الشرائط در رأس نظام است. اوست که به مقررات مشروعیت می‌دهد، نه مدیران در سطوح مختلف مدیریت. براین اساس، ولایت در همان محدوده ولی فقیه است و به اجزای نظام تسری نمی‌کند و به اشخاص تفویض نمی‌شود و اساساً دلیلی بر این تسری و تفویض وجود ندارد.

۱. ممکن است در لزوم رعایت مقررات از حفظ نظم و جلوگیری از اختلال امور یا قاعده حفظ نظام استفاده

شود.



۳



(۲) تالی فاسد داشتن تفویض ولایت: شاهد دیگر بر عدم تسری ولایت و نفی ولایستی بودن مدیریت‌ها آن است که: آیا رد مدیران و سرپیچی از آنان، به رد و سرپیچی از ولایت و در نهایت، سرپیچی از معصومان می‌انجامد یا خیر؟^۱ آیا کسی که از فرمان مافوق خود سرپیچی می‌کند، در حقیقت با ولی فقیه مخالفت کرده و پس از آن با امام معصوم و در نهایت با خداوند مخالفت کرده است؟! به یقین رد مدیران، رد ولی فقیه و امام معصوم شمرده نمی‌شود و هیچ فقیهی به این معنا فتوا نمی‌دهد. چنین تالی فاسدی لازمه عدم تسری ولایت است.

نتیجه

برای این پرسش که «آیا ولایت از سوی فقیه جامع‌الشرایط به مدیران و کارگزاران تفویض می‌شود و مدیریت‌ها از جنس ولایت می‌گردد یا خیر؟» دو فرض اساسی مطرح شد.

بنا بر این فرض که ولایت تفویض شود، (۱) جواز مدیریت‌های زنان به چالش کشیده می‌شود. (۲) گزینش منابع انسانی کاری بس دشوار خواهد بود؛ چراکه باید عدالت مدیران احراز شود. (۳) مخالفت با فرامین مدیران معصیت شرعی خواهد بود و عقاب اخروی در پی خواهد داشت. این فرض خود دو صورت دارد: اول آنکه، ولایت از سوی فقیه تفویض نمی‌شود و به همه مدیریت‌ها تسری نمی‌یابد، بلکه تنها به مدیریت‌هایی تفویض می‌شود که ظرفیت و قدرت تضییق حقوق و آزادی‌های دیگران در آن مدیریت وجود دارد. این فرض نافی ولایت تنظیمی و تدبیری بوده، اختیارات ولی فقیه را محدود می‌کند. دوم آنکه، ولایت به همه مدیران تفویض می‌شود و همه مدیران و حتی مدیران سطوح عملیاتی ولایت خواهند داشت. این فرض عمدتاً بر این مبتنی است که مسئولیت‌ها امانت‌های الهی‌اند و باید به اهلش واگذار شوند و شرایط اهلیت، لزوم عدالت و تقواست و عدالت در فقه ملازم با ولایت است. پس مسئولیت‌ها از جنس ولایت هستند و ولایت از فقیه به مدیران تسری می‌یابد. در نقد این صورت باید گفت هیچ ملازمه‌ای میان لزوم تقوا و عدالت از یک سو و ثبوت ولایت از سوی دیگر وجود ندارد و امانت بودن با ثبوت ولایت ملازم نیست. پس مدیریت‌ها ولایستی نیستند و عدالت نیز شرط تصدی آنها نیست و در

۱. «الرأذ علینا الرأذ علی الله» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۲۱۹).

گزینش‌ها احراز این شرط الزامی نخواهد بود؛ همچنان‌که در قانون اساسی نیز احراز عدالت و تقوا در مدیران (غیر از رئیس‌جمهور) شرط نشده است؛ چراکه اساساً ولایت از سوی فقیه تفویض نمی‌شود.

در فرض دوم، ولایت مختص زمامدار یعنی «ولی فقیه» است. او از طریق کارگزارانش اعمال ولایت می‌کند و این ولایت به مدیران (نه بعضی و نه همه آنها) تفویض نمی‌شود. این فرض ضمن آنکه مورد تأیید برخی فقهای معاصر است که بر نفی ولایت اداری تصریح کرده‌اند، خلاف آن، یعنی تفویض ولایت، تالی فاسدی دارد که التزام به آن صحیح نخواهد بود: آیا می‌توان سرپیچی از مدیران جزء را تا سرحد مخالفت با پرورگار قرار داد؟! اما اینکه مدیریت‌ها چه ماهیتی دارند و آیا از جنس وکالت هستند یا اجاره و استخدام و تسخیر، نیازمند تحقیقی دیگر است که امیدوارم با تحقیقات بعدی نتیجه آن معلوم شود.



منابع

- قرآن مجید.
- امام علی (۱۳۶۸)، نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۸ق)، لسان العرب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ نخست.
- اجاق فقیهی، بهرام (۱۳۷۶)، «معرفی کتاب احکام السلطانیة»، حکومت اسلامی، شماره ۳.
- ارسطا، محمدجواد (۱۳۷۷)، ذکری، قم: نهاد نمایندگی ولی فقیه.
- امام خمینی (۱۳۸۰)، استفتائات امام خمینی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- _____ (۱۳۶۸)، الرسائل، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- _____ (۱۳۸۵)، صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ (۱۳۷۹)، کتاب البیع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ (بی تا)، ولایت فقیه، قم: آزادی.
- بحر العلوم، محمد بن محمد (۱۳۶۲)، بلغة الفقیه، تهران: منشورات مکتبة الصادق، چاپ چهارم.
- بحرانی، سید هاشم (۱۳۷۴)، البرهان فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسه بعثت، چاپ نخست.
- بروجردی، آقا حسین (۱۳۸۶)، جامع احادیث الشیعة، تهران: انتشارات فرهنگ سبز، چاپ نخست.
- تبریزی، میرزا جواد (۱۴۱۷ق)، صراط النجاة، قم: دارالاعتصام، چاپ نخست.
- جعفرپیشه، مصطفی (۱۳۷۷)، «مفهوم ولایت فقیه»، حکومت اسلامی، شماره ۹.
- حکیم سبزواری، هادی بن مهدی (بی تا)، شرح اسماء الحسنی، قم: مکتبه الرضویة.
- خامنه ای، سید علی (۱۴۲۰ق)، اجوبه الاستفتائات، بیروت: دار الاسلامیة، چاپ نخست.
- خوانساری نجفی، موسی (۱۴۱۸ق)، منیة الطالب فی حاشیة المکاسب، قم: جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة.
- خوبی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ق)، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی.
- _____ (۱۴۲۹ق)، منهاج الصالحین، قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی.
- راغب اصفهانی، حسین (۱۳۶۲)، المفردات فی غریب القرآن، تهران: نشر مرتضوی.





- _____ (۱۴۱۲ق)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالعلم.
- طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم (بی تا)، العروة الوثقی، تهران: المكتبة العلمية الاسلامية.
- طبرسی، فضل بن حسین (۱۳۷۷)، ترجمه تفسیر جوامع الجامع، مشهد: بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق)، تهذیب الاحکام، تهران: دار الکتب الإسلامية.
- علیان نژادی، ابوالقاسم (۱۳۸۰)، آیات ولایت در قرآن، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.
- فیومی، احمد بن محمد (۱۴۰۳ق)، المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، قم: دار الهجرة.
- مدنی تبریزی، سید یوسف (۱۴۰۶ق)، الارشاد الی ولایت الفقیه، قم: مطبعة علمیه.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۸)، مجموعه آثار، جلد سوم، قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- _____ (۱۳۷۰)، ولاءها و ولایتها، قم: انتشارات صدرا.
- معرفت، محمدهادی (۱۳۷۷)، ولایت فقیه، قم: التمهید.
- مکارم شیرازی، ناصر و جمعی از نویسندگان (۱۳۶۸)، تفسیر نمونه، قم: دارالکتب الاسلامية.
- ملک افضل، محسن و دیگران (تابستان ۱۳۹۲)، «بررسی شرط تقوا و عدالت مقامات حکومتی در فقه امامیه و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، حکومت اسلامی، شماره ۲.
- موسوی خلخالی، سید مهدی (۱۳۶۱)، حاکمیت در اسلام، قم: انتشارات آفاق.

